

# ضرورت‌های تبلیغات امروز از روحانیت

سخنان مقام معظم رهبری (مدظله العالی)



تلویزیون هم امکانپذیر نیست. وقتی شما در جلسه‌ای می‌نشینید و با پنجاه نفر، صد نفر یا دویست نفر حرف می‌زنید، این فرق می‌کند با این‌که پشت دوربین تلویزیون بنشینید و همان تعداد مخاطب، شما را از شیشه‌ی تلویزیون ببینند، این دو مقوله است؛ بنابراین جای منبر و محافل سنتی ما - از لحاظ اهمیت و تأثیر تبلیغی - همچنان محفوظ است. در اینجا دو نکته وجود دارد که باید به آن توجه کنید: یک نکته شکلی است؛ یک نکته محتوایی است. نکته شکلی این است که امروز علم ارتباطات، علم بسیار

امروز تبلیغ دین با شیوه معمول و سنتی روحانیت، همان اعتبار و تأثیری را دارد که چهل، پنجاه سال پیش داشت. هیچ‌کس گمان نکند که اهمیت منبر و مسئله‌گویی و جلسات گوناگون روحانیون، امروز کمتر از دیروز است؛ نه! بنده با وسایل ارتباطات جمعی آشنا هستم. تلویزیون و بقیه چیزها را می‌شناسم و تأثیرات آنها را می‌دانم؛ اما معتقدم جلسه‌ای که یک روحانی بنشیند و عده‌ای رو به روی او قرار گیرند و او با آنها حرف بزند، همچنان جایش در کل تبلیغات مدرن امروزی خالی است. ما این را نداریم، این با

پیچیده‌ای است.

شناختن چگونگی ارتباط گیری با دلها و مغزهای مردم از طرق مختلف - یعنی همین تبلیغات - یک علم است. در مهمترین و مدرنترین دانشگاههای دنیا روی این دارد کار می‌شود و جزو رشته‌های بسیار مهم تحصیلی است. نوع روزنامه نگاری، چگونگی روزنامه نگاری، نوع اداره رادیو و تلویزیون و از این قبیل چیزها؛ یک علم است. موازین رایج تبلیغات، تحت چارچوبهای علمی، ضابطه‌مند می‌شود و الا آیا روزنامه نوشتن این است که انسان تکه کاغذی را بردارد و روی آن بنویسد و بعد هم در ده هزار نسخه بین مردم پخش کند؟! این که چیز جدیدی نیست؛ همیشه بوده و باز هم خواهد بود، اما همین را ضابطه‌مند کرده‌اند: شما چگونه شانزده صفحه را آرایش بدهید، چه طور نیم تایی صفحه اول را تنظیم کنید و آرایش بدهید، از چه کلماتی استفاده کنید و چه حروفی به کار ببرید تا برای بیننده جاذبه‌اش بیشتر باشد و او دستش را دراز کند و این روزنامه را از جلوی پیشخوان

روزنامه فروش بردارد و بخرد، بعد رغبت کند و آن را بخواند و سپس این خواندن در مغز او اثر بگذارد. اینها زیر ضابطه رفته است.

ما از صد سال پیش تا امروز چه قدر موازین منبر را زیر ضابطه برده‌ایم؟! این یک خلأ است. اگر کسی هنرمند بود و مثل مرحوم آقای فلسفی ذاتاً هنر منبر و سخنوری داشت؛ کارش پیش می‌رود و حرفش اثر می‌گذارد، اما اگر کسی این نبوغ و استعداد ذاتی را نداشت، یا باید از شیوه‌های کاذب جاذبه‌دار استفاده کند یا باید محکوم بی‌جاذبگی شود و یا بعد از اندکی صحبت کردن، حرفهایش از ذهن بیفتد و رغبت کسی را برنینگیزد؛ در حالی که سینه‌اش پر از معلومات است. همه اینها ایراد است. ما می‌توانیم شیوه انحصاری اختصاصی بسیار مؤثر تبلیغ را؛ یعنی همین منبر و مواجهه رو به رو و جلسه تفسیر قرآن و بیان مسائل دینی را تحت ضابطه درآوریم. چرا این را به شما می‌گوییم؟ شما که نباید این کار را بکنید، من این را می‌گویم تا فضای

که محتوا و مطلب و مقصود، یک چیز است. امروز شما به چیز دیگری نیاز دارید. مرحوم شیخ جعفر شوشتری به مدرسه سپهسالار تهران آمد و در ماه رمضان منبر رفت، مردم پای منبرش غش کردند! الان کتابهای شیخ جعفر شوشتری - همان منبرهایش - در دسترس است، شما یکی از آن منبرها را حفظ کنید و بیایید بخوانید، اگر غیر از خمیازه در مستمعان، چیز دیگری دیدید؛ غش که هیچ! چه می خواهید بگویید؟ امروز چه کسی مخاطب شماست؟ من به شما عرض بکنم عزیزان! امروز مخاطب شما جوانانند، روی آنها باید کار کنید؛ «علیکم بالاحداث». نمی گویم غیر جوانها را رها کنید یا آنها به آموختن احتیاج ندارند، اما می گویم شما روی جوانها کار کنید، سرریزش به غیر جوانها هم می رسد و برای آنها خیلی کافی است.

اولاً ببینید جوان چه می خواهد و سؤال ذهن و استفهام او چیست؟ باید روی محتواها کار کرد. ما باید استفهامهای ذهن جوان را بشناسیم تا پاسخ بجا واقع شود والا ممکن است

ذهنی شما به اهمیت این قضیه توجه پیدا کند؛ بخواهید و بکوشید تا بشود. این موضوع مربوط به قالب و شکل است.

نکته دیگر در مورد محتواست؛ ما می خواهیم چه چیزی به مردم بدهیم؟ آنچه که مورد نیاز مخاطب ماست، چیست؟ اصلاً مخاطب ما کیست؟! روی این نکته باید توجه کرد. در همین شهر رشت و استان گیلان مرحوم آقا "محمد علی کرمانشاهی" - پسر مرحوم محقق بهبهانی - یک کتاب فقهی مفصل تألیف کرد که الان وجود دارد. حدود دو است سال پیش به گیلان آمد و مردم به او اقبال و اظهار ارادت کردند. آقای محمد علی کرمانشاهی روی منبر می رفت و با مردم حرف می زد، اما اگر شما همان منبر مرحوم آقا محمد علی را - که فقیه عالی قدر و بلند مرتبه و پسر مرحوم وحید بهبهانی است - بتوانید از کتم غیبت بیرون بیاورید و عیناً روی کاغذ بنویسید و بالای منبر بخوانید؛ چنانچه او پانصد نفر یا هزار نفر را در آن روز جذب کرد، ولی شما پنج نفر را هم جذب نمی کنید! در حالی

شبهاتی در ذهنش باشد، ولی شماروی منبر چیز دیگری بگویند. او وقتی نگاه کرد و دید حرف شما متوجه ذهن او نیست، اصلاً به آن توجهی نمی‌کند؛ اما وقتی دید شما دارید همان استفهام و جهالت ذهن او را می‌شکافید و آن را می‌زدانید، شوق پیدا می‌کند؛ امروز می‌آید، فردا هم می‌آید و تحت تاثیر قرار می‌گیرد. پس اول باید فهمید که سؤال او چیست و مشکلش کجاست. ثانیاً در پاسخ مشکل او حتماً بایستی عالمانه سخن گفت. رژیم پهلوی در طول تبلیغات متوالی خود، به قشر دانشگاهی و قشر دور از روحانیت و - به قول آن روزها - قشر متجددان این طور تفهیم کرده بود که کسانی که عمامه سرشان است، در دستگاهشان از علم و سواد خبری نیست! شما این برداشت را در کنار تفکر روحانی در حوزه‌های علمیه بگذارید، که وقتی می‌گویند «علما»، اصلاً این کلمه به علمای حوزه علمیه منصرف می‌شود. ببینید بین این دو برداشت، چه قدر تقابل وجود دارد. آیا ممکن بود اینها با هم کنار بیایند؟ او خودش را نمونه و نماد عالم می‌داند، اما این اصلاً او را اهل علم نمی‌داند!

البته نمی‌شد آن دانشگاهی را ملامت کرد؛ او که نمی‌دانست شما چه درسی دارید می‌خوانید. این ظرافتها و دقت‌های علمی، این پیچ و خمهای ماهرانه رسیدگی به یک مسئله فقهی یا اصولی، از دسترس او دور بود، اینها مربوط به حوزه‌های درس ماست، او که اینها را ملتفت نمی‌شد. اگر کسی فلسفه‌ای بلد بود و دو کلمه بر زبان می‌آورد، برای او جاذبه داشت، اما از فقه و مبانی فقهی و متد فقاها و امثال اینها سر در نمی‌آورد. با علمای خیلی عمیق هم رو به رو نمی‌شد، احیاناً ممکن بود در خانه خود یا در منزل پدری یا در مجلس روضه، پای یک منبر هم بنشیند که منبری آن خیلی عمیق و اهل علم نبود؛ لذا آن نظریه تایید می‌شد. شروع نهضت اسلامی و ورود فضلالی جوان به محیطهای دانشگاهی، بکلی این تصور را به هم ریخت؛ دیدند نه، اینها اهل علمند، اهل فکرند، اهل منطق و استدلالند. بسیاری از مبانی تفکرات فلسفی که در دانشگاهها به صورت مسلم در آمده بود - مبانی مارکسیستی، اصول دیالکتیک و امثال اینها - یک طلبه فاضل

شبهاتی در ذهنش باشد، ولی شماروی منبر چیز دیگری بگویند. او وقتی نگاه کرد و دید حرف شما متوجه ذهن او نیست، اصلاً به آن توجهی نمی‌کند؛ اما وقتی دید شما دارید همان استفهام و جهالت ذهن او را می‌شکافید و آن را می‌زدانید، شوق پیدا می‌کند؛ امروز می‌آید، فردا هم می‌آید و تحت تاثیر قرار می‌گیرد. پس اول باید فهمید که سؤال او چیست و مشکلش کجاست. ثانیاً در پاسخ مشکل او حتماً بایستی عالمانه سخن گفت. رژیم پهلوی در طول تبلیغات متوالی خود، به قشر دانشگاهی و قشر دور از روحانیت و - به قول آن روزها - قشر متجددان این طور تفهیم کرده بود که کسانی که عمامه سرشان است، در دستگاهشان از علم و سواد خبری نیست! شما این برداشت را در کنار تفکر روحانی در حوزه‌های علمیه بگذارید، که وقتی می‌گویند «علما»، اصلاً این کلمه به علمای حوزه علمیه منصرف می‌شود. ببینید بین این دو برداشت، چه قدر تقابل وجود دارد. آیا ممکن بود اینها با هم کنار بیایند؟ او

داشت؛ اما تبلیغات عمیق متعلق به این مجموعه (روحانیت) خواهد ماند. امروز این وظیفه است، هم وظیفه بنده، هم وظیفه شما... و هم وظیفه بقیه علما. باید برای این کار برنامه‌ریزی شود. برخلاف آنچه که بعضی از تبلیغات، هوشمندانه می‌گویند و بعضی از ذهنها و حنجره‌های ساده لوح، ناهوشمندانه آن را تکرار می‌کنند که روحانیت منسوخ شده و از چشمها افتاده و مردم به روحانیت اعتماد ندارند؛ درست نقطه مقابل این حقیقت در ایران وجود دارد، مردم از اعماق دل و از بن دندان به روحانیت معتقدند؛ البته بدهی است که هر کس وقتی کالای مورد علاقه خودش را دنبال می‌کند، آن جایی می‌رود که می‌داند این کالا هست، آن جایی که نمی‌داند این کالا هست یا نه، مراجعه نمی‌کند یا اگر مراجعه کرد و دیدنیست؛ دیگر دفعه دوم مراجعه نمی‌کند.

مردم به روحانیت عقیده و علاقه دارند؛ این نکته‌ای است که دستهای توطئه‌گر علیه انقلاب اسلامی بخوبی آن را می‌دانند، اما بعضی از ساده لوحهای خودمان آن را نمی‌دانند. من در بعضی از محافل و مجالس می‌بینم که از ذهن بعضی

جوان می‌آمد و آنها را مثل پنبهٔ حلاجی، به باد هوا می‌داد؛ فهمیدند خیر اینجا مرکز علم است.

عدهٔ زیادی از دانشجویان شایق شدند که بیایند در حوزه‌ها درس بخوانند و آمدند؛ به حوزه قم فراوان آمدند، به حوزه مشهد آمدند، حوزه‌های دیگر هم رفتند؛ لذا وجههٔ علمی پیدا شد. تا چه موقع این وجهه باقی می‌ماند؟ تا آن وقتی که این نسل همواره در مقابل سؤالهای خود پاسخ عالمانه بشنود. عزیزان من! ما به این احتیاج داریم؛ بی‌مایه فطیر است. طلبهٔ جوان و فاضل، هم باید درس خودش را خوب بخواند، هم باید مطالعات اسلامی را عمق بدهد، تفسیر را عمیقاً مطالعه کند، خودش را با فلسفه آشنا کند و از تاریخ مطالب زیادی بداند. اگر این دو نکته - آن نکته شکلی و این

نکتهٔ محتوایی - مورد توجه قرار بگیرد؛ شما بدانید روحانیت و جامعهٔ علمی و مذهبی، همچنان در قلّهٔ تأثیرگذاری عمیق تبلیغاتی خواهد بود و خواهد ماند. البته تلویزیون، اینترنت، ماهواره و غیره، تبلیغاتِ گذرای خودشان را خواهند

کنند. برنامه‌هایی در این زمینه وجود دارد؛ باید هوشمندانه نگاه کرد، تشخیص داد و شناخت. البته اگر یک وقت فرصت پیدا کنند، علیه چهره‌های بزرگ و درخشان روحانی صریحاً تبلیغات می‌کنند، اگر نتوانستند، به صورت خزننده کار می‌کنند.

آنچه که من به شما عزیزان تأکید و توصیه می‌کنم؛ اولاً تلاش علمی است؛ ثانیاً تلاش تبلیغی سازمان یافته است؛ ثالثاً به کسانی که در حوزه قم متمکن و ساکنند، توصیه می‌کنم که اگر لطمه‌ای به کار خودشان مشاهده نمی‌کنند - که البته نباید لطمه هم ببینند - به سمت مناطقی بروند که محتاج روحانی است و اهمیت ندهند که آنجا، جای کوچک یا جای بزرگی است یا روستا و شهر است. در گذشته گاهی علمای بزرگ و مجتهدانی بودند که در یک ده زندگی می‌کردند. بنده شنیده‌ام که در بعضی از مناطق، بیش از یکی دو مجتهد بزرگ در یک ده زندگی می‌کردند؛ نه در زمان خیلی قدیم - مثلاً پانصد سال پیش - مربوط به همین چند ده سال قبل است. هر جا که عالمی باشد، هر جا که چراغی روشن باشد؛ پروانه‌ها به طرف او می‌آیند و از وجود او استفاده می‌شود.

از روحانیون در می‌آید که بله، مردم به روحانیت عقیده و علاقه‌ای ندارند؛ نه، این همان حرفی است که دشمنان می‌گویند، آنها می‌خواهند این گونه باشد، آنها می‌خواهند شما این طوری فکر کنید، آنها می‌خواهند به جوان این گونه القاء کنند، اما نه! این طور نیست؛ قضیه بعکس است؛ مردم به روحانیت معتقدند و دشمن هم این را می‌داند؛ برای همین است که امروز علیه روحانیت، علیه نام روحانیت، علیه اتحاد روحانیت، علیه فعالیتهای عمیق روحانیت؛ توطئه‌های بسیار عمیقی وجود دارد. برای کوییدن شخصیت‌های روحانی، برنامه ریزی ویژه می‌شود. اگر ببینند روحانی عالم، عمیق، دلسوز، عاقل و خدمتگذاری که می‌تواند اثر گذار باشد، در جایی وجود دارد؛ دست‌های خزننده برای ضربه زدن به سمت او روانه می‌شود؛ این هم در سطوح بالا و هم در سطوح متوسط دیده می‌شود. آنها می‌دانند که روحانی، به حیث روحانی پای پرچم اسلام ایستاده است و اگر از اسلام صدمه می‌بینند و با اسلام بدند و اسلام جلوی منافع آنها را گرفته است، باید این دستی را که به طور طبیعی به این پرچم گره خورده است، قطع